



## نقدی بر مکتب تفکیک

پدیدآورده (ها) : شکری آرانی، شهاب  
میان رشته ای :: کیهان فرهنگی :: اردیبهشت 1383 - شماره 211  
از 53 تا 55  
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/19735>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان  
تاریخ دانلود : 04/12/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.





# نقدی بر مکتب تفکیک

شهاب شکری آرانی

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

و مزج با افکار و نحله‌ها و برکنار از تفسیر به رأی و تطبیق، تا حقایق وحی و اصول علم صحیح مصون ماند و با داده‌های فکر انسانی و ذوق بشری درنیامیزد و مشوب نگردد.

ضمن تصدیق این نکته که تأویل‌های نسنجیده و غیرعالمانه و تفسیر به رأی ناصواب به پیکر معارف دینی، لطمه‌های فراوانی زده است، از ذکر این حقیقت نیز ناگزیریم که معارف دینی هرچه عالمانه‌تر، اندیشمندانه‌تر و دقیق‌تر فهمیده شود، بیشتر قابل اعتماد و اتکاست. برداشت ابتدایی از دین، همچون تفسیر ناصواب، فاقد اعتبار است. آیا معنای سره فهمی آیات قرآن این است که ذهن را از همه اندیشه‌های علمی و فلسفی پاک کنیم، سپس قرآن را بخوانیم و بفهمیم. باید گفت که این امر امکان ندارد. تفکیک ذهن و در نتیجه فهم عالم از علم و اصولی که به آن معتقد است در حال سلامت ناممکن است، مگر اینکه عالم یا فیلسوف فقط از اندیشه علمی و فلسفی آگاه باشد و کوچک‌ترین الزام و اعتقادی به صحت آن نداشته باشد.

از کتاب‌های قابل تأمل که در سال‌های اخیر منتشر شده، کتاب «مکتب تفکیک» است که همچون سایر آثار آقای محمد رضا حکیمی، ادیبانه، تبلیغی و خواندنی است. محور اساسی بحث نویسنده در این کتاب، لزوم تفکیک مفاهیم دینی از مفاهیم فلسفی و عرفانی است. نویسنده در حول این مطلب تأمل برانگیز، مطالب حاشیه‌ای فراوانی همراه با سرگذشت برخی عالمان دین و فلسفه نیز آورده که کتاب را خواندنی‌تر کرده است. اینجانب که از سایر آثار نویسنده نیز بهره‌ها برده‌ام و از مکتب بزرگانی چون او، حقیقت‌جویی آموختم. خط‌مشی وی را در تکریم عالمان تفکیکی و غیرتفکیکی در خور تقدیر و احترام می‌دانم.

کتاب مورد اشاره بر این نکته تأکید دارد که معارف قرآنی باید به دور از همه پیش‌فرض‌های مکاتب فلسفی درک شود تا خالص بماند. در صفحه ۴۷ این کتاب آمده است: «هدف این مکتب قالب‌سازی و خالص‌مانی شناخت‌های قرآنی و سره فهمی این شناخت‌ها و معارف است به دور از تأویل

گیهان فرهنگی، در شماره ۹۵، اسفندماه سال ۱۳۷۱، ویژه مکتب تفکیک را به اهل فرهنگ و معارف دینی تقدیم داشت. از آن تاریخ تاکنون نوشته‌ها و مقالاتی در این زمینه به گیهان فرهنگی می‌رسد که از جمله مطلب زیر است با عنوان «نقدی بر مکتب تفکیک» در حقیقت این نوشتار نقدی است بر کتاب «مکتب تفکیک» که استاد محمد رضا حکیمی آن را به عنوان یکی از اندیشمندان صاحب رأی یا دلیستی ویژه بدان نوشته است.

استاد حکیمی از مدافعان و مبلغان تفکیک بافت‌های بشری یا معارف و حقایق است.

مسلم است که این تصور در همه حال واقعیت ندارد، زیرا اگر علم و فلسفه و عرفان را تا این حد بی اعتبار بدانیم و معتقد باشیم عالم و فیلسوف باید دانش را تا حد تخیلات و توهمات بی اعتبار بداند، منکر صحت همه دانش های بشری شده ایم و این سخن خلاف علم و عقل و دین است.

«ما اویتیم من العلم الاقلیلا» درست است که هیچ دانشمندی نمی تواند ادعا کند و چنین ادعایی ندارد که از همه دانش رشته تخصصی خود آگاهی کامل و برای همه پرسش های عالمانه، پاسخ قطعی دارد. ولی با این همه اطلاعات خود را، خواب و خیال و وهم نمی داند.

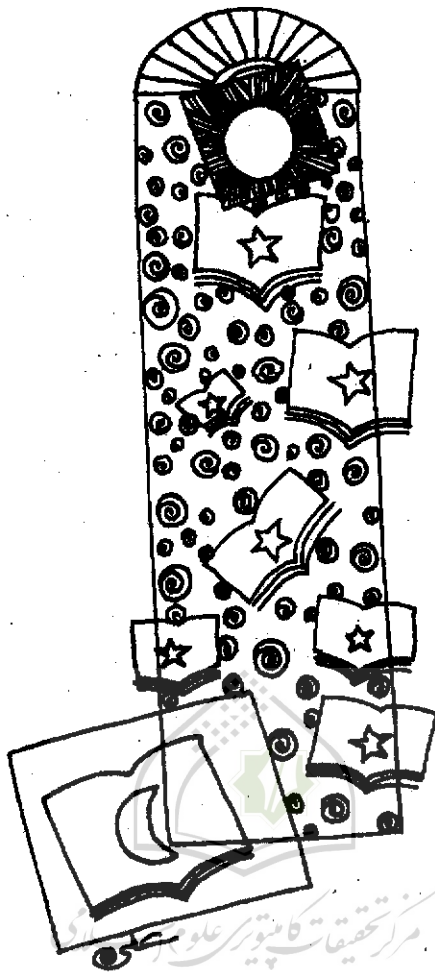
علامه طباطبایی در جلد پنجم تفسیر المیزان تصریح می کنند که اگر بین دو برداشت از جمله دو برداشت دینی و فلسفی، تضادی وجود داشته باشد اقلای یکی از آن دو نادرست است و امکان ندارد هر یک از آنها در محدوده خود درست باشد و در عین حال باهم ناهماهنگ باشند.

درست است که علم بشر در برابر علم ذات کامل قلیل است و «ما اویتیم من العلم الاقلیلا»، ولی به هر حال وجود دارد ناب سازی کامل سخن عالم مطلق فقط وقتی میسر است که در فهم و درک خواننده کوچک ترین نقص و تصور قابل تصور نباشد و آن صفت ویژه معصومان است. شنونده سخن معصوم هم تنها وقتی می تواند درک کامل از گفته او داشته باشد که علاوه بر ضمیر پاک و ایمان فهمی کامل و بی عیب داشته باشد و کدام عالم (یا جاهل) می تواند یقین داشته باشد که احکام خدا و معصومین را تماماً و دقیقاً آن طور که دانسته اند و گفته اند فهمیده است. ولی اگر قرار است مقایسه ای در بین افراد عادی (غیر معصوم) صورت گیرد قطعاً عالم (ولو عالم علم قلیل) در این مورد، صلاحیتش از جاهل بیشتر است و اندیشمندی نیز در فهم مطلب، از شخص کبودن در این مورد شایستگی بیشتری دارد.

در کتاب مورد بحث، گفته شده است:

«تا حقایق وحی و اصول علم صحیح مصون ماند و با داده های فکر انسانی و ذوق بشری در نیامیزد و مشوب نگردد» در این عبارت، ظاهراً مؤلف داده های فکری انسان را علم صحیح نمی داند. پرسش ما این است که آیا بشر توانایی و شایستگی هیچ علم صحیح را جز از طریق قرآن و دین ندارد؟ وقتی فکر و اندیشه و علم بشر مشوب کننده علم صحیح تلقی شود، دیگر به انواع معارف و علم و اندیشه چه اعتمادی است.

درست است که در میان معارف بشری و فلسفه های گوناگون اندیشه های ناصواب فراوان است ولی کل داده های فکر انسان را ناصواب دانستن نیز ناصواب است. چه بهتر بود نویسنده می نوشت: «با اندیشه های نادرست و ذوق ناصواب بشری در نیامیزد» ما نیز معتقدیم معارف



آن به معنی ذات الهی است. اگر قرار است مفاهیم دینی سره سازی شود، باید به جای اصطلاح معاد، از کلمه قیامت و آخرت و یوم الدین که قرآنی است، بهره جست.

چون ذهن نویسنده محترم فلسفی است، ناخود آگاه تحت تأثیر این ذهن فلسفی است و اطلاعات ایشان حتی در انتخاب کلمات، تأثیر خود را دارد. تازه اگر کلمات و اصطلاحات قرآنی را هم انتخاب کنیم، مفهوم آن در نزد فیلسوف یا دانشمند علوم تجربی؛ یک نفر بی سواد تفاوت دارد. از دیدگاه غیر علمی و ابتدایی «شمس» قرص روشنی است که مثلاً صبح از چاه مشرق بیرون می آید و شب هم در چاه مغرب فرو می رود و از لحاظ علمی خورشید توده ای بزرگ با حجم فلان مقدار است که با تبدیل عنصری به عنصر دیگر نور و گرما تولید می کند و شب هنگام هم در جایی فرو نمی رود. شاید بگوئید بالاخره خورشید همان است که هست و معنی آیه در نزد باسواد و بی سواد فرقی ندارد. در حالی که چنین نیست و این دیدگاه در معنی «والشمس تجری لمستقر لها» تأثیر می گذارد. این آیه و همه آیات در دو دیدگاه عالمانه و ابتدایی دارای معانی مختلفی است. از اینجاست که می گوئیم هنگام فهم قرآن و احادیث، نمی توانیم ذهن خود را از معلومات قبلی و پیش فرض ها پاک کنیم و انطباق مفاهیم آیات با ذهن، عملی عادی و طبیعی است.

در کتاب مورد بحث (انتهای صفحه ۵۰) آمده است:

«اگر متفکران بشری و اندیشه ورزان از پیامبران و آورندگان وحی الهی پیروی می کردند... و به علم صحیح دست می یافتند و به حجت عقلی و التباسات کشفی گرفتار نمی آمدند با اینهمه کشمکش و تضاد و تناقض در داده های نقلی و کشفی روبرو نبودند» در اینجا باید گفت که خیر وجود تناقض، مولود آمیختگی مفاهیم دینی و فلسفی نیست زیرا چه بسا عالمانی از دین که با اندیشه های فلسفی هم مانوس نبودند، آرای مخالف یکدیگر داشته اند. پیش فرض ها و تربیت قبلی ذهن و احیاناً کج فهمی ها، منحصر به میدان اندیشه های فلسفی و عرفانی نیست، مگر در علم فقه که از لحاظ ماهوی با فلسفه و عرفان در ارتباط نیست. اختلاف نظر وجود ندارد مگر در علم اصول فقه که با مباحث فلسفی و عرفانی در تماس نیست. همه عالمان دارای یک رأی اند.

در صفحه ۵۴ کتاب آمده است که در بستر تاریخ سه جریان شناختی و معارفی و اعتقادی شکل گرفته است ۱- جریان وحی (دین- قرآن) ۲- جریان عقل (فلسفه- عرفان) ۳- جریان کشف (ریاضت- عرفان)

اولاد در این تقسیم بندی از شاخه های مهم علمی چون ریاضیات و علوم تجربی به عنوان شاخه های

دینی را باید از فلسفه های نادرست و اندیشه های خطا و جاهلانه پاک سازی کرد و گرنه تبلیغ چنان معارفی به زیان فهم درست علم و دین است. جای تعجب نیست که نویسنده محترم در جای جای کتاب در ذکر معارف دینی از کلمه های «مبدأ» «معاد» «معاد عنصری» و... بهره جست است در حالی که این کلمات و اصطلاحات در مفهوم خود بار فلسفی دارد و مسلم است که در هیچیک از آیات قرآنی این کلمات نیست. «مبدأ» در سادگی و بداهت خود بدون در نظر گرفتن مفهوم فلسفی آن، نقطه آغاز است. آیا این کلمه، منتهای بار فلسفی

اصولی ذکر می‌شود به میان نیامده است. از ریاضیات که قطعی‌ترین و استوارترین شاخه‌های علمی است مطلقاً نامی به میان نیامده و از علوم تجربی هم در پاورقی اشاره اجمالی رفته است و تقریباً بی‌اهمیت قلمداد شده است. این سخن جای بحث فراوان دارد و اگر منظور نویسنده از سه شاخه فوق شاخه‌های علوم ارزشی است، بهتر بود به جای جریان عقل (فلسفه برهان) جریان اخلاق نظری و عملی که محدودتر از آن است، مورد بحث قرار می‌گرفت.

ثانیاً درست است که این سه جریان، سه راه جداگانه جهت کسب معرفت دارد، ولی این سه جریان هم (اگر درست باشند) مویذ یکدیگرند و التقاط اگر به معنای همسازی جریان‌های درست بگیریم، کاری است صواب و در خور تحسین. اگر به معنی سازش دادن این مفاهیم ناسازگار بشناسیم، قطعاً ناصواب است. اختلاف در راه شناخت، لزوماً به معنی ناسازگاری نتایج آن راه‌ها نیست. علوم ریاضی و تجربی نیز که در دو خط سیر هستند، اولی متکی به استدلال محض و دومی متکی بر تجربه و آزمایش است. گاهی به یک نتیجه می‌رسند و همه جا علوم تجربی، از ریاضیات بهره می‌گیرد.

لایب نیس فیلسوف و ریاضی‌دان نامدار و نیوتون دانشمند فیزیک، همزمان ولی با دوروش خاص استدلالی و تجربی به مفهوم مشتق دست یافتند. اولی در مطالعه و تحقیق در ضریب زاویه خط مماس بر منحنی در یک نقطه دومی در تجربه افزایش سرعت (شتاب) در سقوط آزاد، مفهومی را کشف کردند که درهایی نواز معرفت بر روی بشر گشود و پیشرفتی عظیم در هر دو رشته ریاضی و تجربی را سبب شد.

در صفحات ۶۷ و ۶۸ کتاب، سه پرسش مطرح شده است. در پرسش اول نویسنده ظاهراً عمده اندیشه‌های فلسفه اسلامی را زائیده اقتباس و مزج می‌داند و از این رویه اظهار شکایت می‌کند. پاسخ این است که ذهن انسان که در دین مطالعه می‌کند کاغذ سفید نیست پیش از اینکه معرفت دینی بیاموزیم، پیش فرض‌ها و معلوماتی داریم که در فهم هر مفهوم دینی، اثر می‌گذارد و اگر کسی بعد از فهم دینی هم به نکته‌ای به اعتقاد خودش درست برسد، فهم دینی خود را بر اساس آن نکته تفسیر می‌کند.

در پاسخ پرسش دوم که نویسنده می‌پرسد آیا نمی‌توان به معارف سره دینی رسید می‌گوییم هر کس که به معارف قرآنی اعتقاد دارد، اعتقاد خود را خالص می‌داند و سایر معلومات خود را موافق و موید آن می‌شناسد. مفسری که آیات را با آیات هم تفسیر کند. بینش علمی و فلسفی او در تفسیرش اثر می‌گذارد، ولی این اثرگذاری، طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است و جای شکفتنی ندارد. در پاسخ

است که ما به سره فهمی معارف وحی قرآنی بپردازیم و عناصر ترکیبی فلسفه‌ها را بشناسیم و جدا سازیم و آنها را به صورت دقیق، مرزبندی کنیم و این حق علمی و قطعی و آکادمیک و ثابت همانی است که مکتب تفکیک بر آن تأکید می‌کند.

در پاسخ، تکرار می‌کنیم درست است که هر علم، روشی ویژه خود دارد و مفاهیم هر دانش مرزبندی شده است، ولی از لحاظ آکادمیک و علمی همه علوم با علم یا علوم دیگر حوزه اشتراک نیز دارند و نه تنها هیچ مفهوم علمی با مفهوم دانشی دیگر در تضاد نیست، بلکه مفاهیم هر علم را علوم دیگر تأیید می‌کند و به طور کلی مجموعه معارف درست یک واحد منسجم هماهنگ به هم پیوسته است، نه اجرای منفک بی‌ارتباط باهم.

نمی‌توان معرفتی را پذیرفت، ولی تبعات منطقی آن را به خاطر ناسازگاری با معرفتی دیگر قبول نداشت. مگر این که اقلای یکی از دو معرفت نادرست باشد یا استنتاج در تبعات منطقی نباشد.

اگر اندیشه فلسفی با برداشتی از معرفت دینی ناسازگار است منطقاً اقلای یکی از آن دو برداشت نادرست است و علم و اندیشه و فلسفه درست با معرفت درست از دین (برای ما معتقدان) ناسازگار نیست.

اگر نویسنده کتاب، هزاران مثال از برداشت‌های نادرست فلسفی و تأویل معارف دینی حتی از ناحیه فلاسفه و متکلمین بزرگ هم ارائه دهد، به هیچ وجه مؤید نظریه تفکیک نیست.

نویسنده محترم، در استفاده از عقل و بهره‌بردن از منطق و قواعد علم اصول (که بسیاری از آنها مستقلاً پایه در عقل بشری دارد) ممنوعیتی قائل نشده است، اگر چه به نظر ما بین این مقوله‌ها با فلسفه و عرفان در بحث مورد نظر تفاوتی وجود ندارد. زیرا در منطق هم با استفاده از سفسطه، می‌توان به نتایجی نادرست دست یافت و قواعد اصولی را نیز می‌توان از مسیر درست منحرف کرد و اختلاف آراء اصول خواننده‌ها، نکته اخیر را تأیید می‌کند.

مؤلف بزرگوار خود به خوبی واقف است که عدم تعقل به معرفت دینی، چه آسیب‌ها زده است.

مثلاً فرقه مجسمه با تکیه به حقیقت ظاهری کلام «دست خدا» «دیدار خدا» خدا را تجسم بخشیدند و اخباری‌ها با دوری گزیدن از دلیل عقلی، باب اجتهاد را مسدود دانستند. خلاصه اینکه هر گونه معرفت دینی با هر اندیشه ناصواب یا نامربوط تأویل شود، نادرست است و این موضوع به فلسفه و عرفان اختصاص ندارد.

در خاتمه سخن، بار دیگر یادآور می‌شوم کتاب مذکور حاوی مطالب ارزنده و اطلاعات سودمند در باب فلسفه اسلامی است که بیشتر صفحات کتاب را در بر می‌گیرد.

## \* آیا معنای سره فهمی آیات قرآن

این است که ذهن را از همه

اندیشه‌های علمی و فلسفی پاک

کنیم، پس قرآن را بخوانیم و

بفهمیم. باید گفت که این امر

امکان ندارد.

سؤال سوم که آیا می‌توان مکتب‌ها و جریان‌های فکری بشر را سره و خالص بررسی کرد، می‌گوییم اندیشه‌های متعارض را می‌توان جدا جدا تماشا کرد، ولی نمی‌توان به اندیشه‌های متعارض جدا جدا معتقد بود و اینکه در طرح این پرسش گفته‌اند.

«این موضعگیری از نظر علم ثابت است و از نظر عقل مسلم، و از نظر شرع، وظیفه».

این سخن، به این ترتیب قابل بحث است و نیز نوشته‌اند:

«این یک موضعگیری کاملاً علمی و آکادمیک